

## درباره‌ی زندگی و آثار بورشرت<sup>۱</sup>

آلمان بعد از جنگ جهانی دوم کشوری است شکست خورده، اشغال شده و ویران. ملتی که با پیروی از خواست‌های جنون آمیز هیتلر و حزب نازی اروپا را به خاک و خون کشیده، اکنون باید با قحطی و ویرانی دست و پنجه نرم کند، برای ارضای نیازهای اولیه خود محتاج نیروهای فاتح است و زیر نظارت آمیخته به بدگمانی آنها قرار دارد. مردم آلمان، جز شمار اندکی، همگی یا از طرفداران آن حاکمیت ضدانسانی بودند یا با سکوت و دنباله‌روی، از آن پشتیبانی کرده بودند. آنها که خود به جنایتهای دوران هیتلر آلوده بودند، همه چیز را انکار می‌کردند و در بهترین حالت، مدعی بودند که از هیچ چیز اطلاع نداشته‌اند؛ و شمار اینها کم نبود. گفت وگو درباره‌ی سابقه‌ی پدر و مادرها و دوران هیتلر در خانواده‌ها و در اجتماع تابو بود. همه می‌خواستند فراموش کنند. نسل جوانی نیز که از جنگ جان سالم به در برده و تا آن زمان از جبهه‌ها و اردوگاه‌های اسیران جنگ بازگشته بود، زیر تبلیغات شدید و با جهان‌بینی نازی‌ها پرورش یافته بود و آموزش کافی نداشت. اما همین نسل، واقعیت فاجعه‌آمیز جنگ را در جبهه‌ها به تجربه دریافته و نیز پی برده بود که آنچه به خوردش داده بودند، دروغ و حشمتناکی بیش نبوده؛ خود را اغواشده و فریب خورده می‌دید؛ بزرگترها و مشوقان خود را می‌دید که بدون هیچ ابراز پشیمانی و انتقاد یا بازنگری نسبت به عملکرد خود با رنگ عوض کردن فرصت طلبانه، بار دیگر موقعیت‌های اجتماعی را اشغال کرده‌اند، جنایت‌های نظام پیشین را انکار می‌کنند و خود را مبرا می‌دانند. این نسل فریب خوردگی خود را احساس می‌کرد، اما توان بازنگری و انتقاد مؤثر از عملکرد ملت خود را نیز نداشت.

به این ترتیب، وظیفه‌ی افشاگری علیه نسل پیشین، نظام هیتلری و نازی‌های باقی‌مانده و رخنه‌کرده در نهادهای اجتماعی و دستگاه‌های دولتی به عهده‌ی نسل بعدی، یعنی نسلی قرار گرفت که در دوران بعد از جنگ پرورش یافت. این افشاگری در انفجار اجتماعی سال ۱۹۶۸ تجلی یافت.

اما در نخستین سال‌های پس از جنگ، جوان بیست و چهارساله‌ای به نام ولفگانگ بورشرت که دوران نوجوانی خود را در جبهه‌ها و زندان‌های نازی‌ها گذرانده و سلامتی‌اش را از دست داده بود، زبان به اعتراض و بیان واقعیت‌های دوران جنگ بر اساس تجربه‌ی شخصی خود گشود. او نخستین کسی بود که تجربه‌های خود را با زبانی هنرمندانه به مباحثی عمومی تعمیم داد و به گوش هموطنانش رساند.

نابخردانه بودن و ویرانگری جنگ در آثار بورشرت به بهترین وجهی نشان داده می‌شود و این آثار را از این نظر می‌توان دارای خصوصیت عام انسانی دانست. اما قربانیان آثار او همگی آلمانی‌اند و اشاره‌ای به رنج‌ها، خسارت‌ها و قربانیان ملت‌های دیگر و نیز جنایتهای وحشتناکی که آلمانی‌ها نسبت به یهودیان، کولی‌نرها و دگراندیشان کشور خود، و در هنگام جنگ و دوران اشغال در کشورهای مغلوب، مرتکب شدند، وجود ندارد. بورشرت که خود از قربانیان جنگ،

---

۱ برگرفته از ولفگانگ بورشرت، «گل قاصد»، ترجمه معصومه ضیایی و لطفعلی سمینو، نشر اختران، صص ۱۷-۶ (پیشگفتار مترجمان) در این کتاب ترجمه‌گزیده‌ای از مجموعه آثار شامل چهار داستان کوتاه و قطعه ادبی، به اضافه‌ی نمایشنامه‌ی «بیرون، پشت در» و تعدادی از شعرهای بورشرت، به خوانندگان عرضه می‌شود.

بود نابودی کشور خود، رنج‌های هموطنانش و به ویژه نسل جوان آلمانی را می‌دید و تقصیر همه‌ی اینها را، به درستی به عهده‌ی جنگ‌افروزان می‌گذاشت. او این مفاهیم را با شجاعت و با زبانی هنرمندانه بیان کرد، اما فرصت پرداختن به مسائل عمیق‌تر اجتماع خود، جهان‌بینی نازی‌ها و علل پیدایش آن رژیم را نیافت؛ شاید توان آن را نیز نداشت؛ که این خود می‌تواند ناشی از جوانی او باشد.

می‌توان تصور کرد که این نویسنده‌ی جوان چنانچه فرصت کافی می‌یافت، با درک نیرومند انسانی و شهامت بی‌مانندی که داشت، می‌توانست آثار برجسته‌تری را به کارنامه‌ی ادبی خود بیفزاید.

آثار ولفگانگ بورشرت میان ویرانی و امید، مرگ و زندگی و ناامیدی و ایمان به ظهور رسیدند. پس از بازگشت از جهنم جنگ، فقط دو سال وقت برای او مانده بود، فرصتی بسیار کوتاه برای همه‌ی آنچه در درون بیمارش می‌جوشید و بیان خود را مطالبه می‌کرد.

جنگ بهترین سال‌های جوانی او را ربوده بود. هنگامی که بعد از پایان جنگ، بالأخره به عنوان انسان آزاد به زندگی بازگشت، می‌خواست با تمام وجود زندگی کند، اما لذت بردن از زندگی برایش ممکن نشد و تنها توانست خود را وقف آثارش کند. این امکان، هم خوشبختی بود و هم رنج. اما برای او انجام وظیفه نیز بود.

زندگی، تفکر و نوشتن بورشرت در خدمت واقعیت بود و سکوت عافیت طلبانه را تحمل نمی‌کرد. همین ویژگی خیلی زود برایش گرفتاری به بار آورد: در دوران آموزش سربازی در نامه‌های خود از این واقعیت سخن گفت که میلیون‌ها انسان با دروغ به ورطه‌ی نابودی کشانده می‌شوند. این نامه‌ها در جریان جست‌وجوی خانه‌ی او در هامبورگ کشف شدند و دلیل خوبی را برای محاکمه‌اش به دست دادند. اما او پیش از آنکه دستگیر شود همراه با صدها هزار جوان دیگر به جبهه‌های روسیه فرستاده شده بود. در جبهه دستش تیر خورد و به تب زرد و دیفتری مبتلا شد. دستگاه پلیسی او را تا جبهه تعقیب کرد و حتی مهلت بهبودی را هم به او نداد. بورشرت را با دست مجروح و بیماری خطرناک به نورنبرگ بردند و به زندان انداختند. در دادگاه، مجازات اعدام برای او تقاضا شد و سه ماه در حال بیماری در انتظار به سر برد و، در نهایت، «به علت جوانی» توانست با تخفیف در مجازات، بار دیگر به زندگی بازگردد. پس از مدتی، کمبود نفقات در جبهه‌ها باعث شد که بورشرت نیز بعد از شش ماه به طور مشروط عفو شود. این «عفو» عبارت بود از «آزادی مشروط در جبهه» و بار دیگر روسیه! اما بیماری قوی‌تر از هر فرمانی بود. او را که نمی‌توانست به عنوان ابزار کشتن مفید باشد، از خط اول جبهه به پادگان فرستادند. در پرونده‌ی بورشرت ثبت شده بود که پیش از سربازی، دوران خوشبختی چند ماهه‌ای را به عنوان هنرپیشه در یکی از تئاترهای شمال آلمان گذرانده است. به همین دلیل او را به یک گروه تئاتر جبهه منتقل کردند. اما شب قبل از خروج از پادگان، یکی از هم‌قطارانش او را به خاطر شوخی‌های سیاسی اش لو داد. به جای آزادی، دوباره به زندان افتاد. بار دیگر تنهایی سلول! و این بار ۹ ماه در زندانی در برلین. این هنگامی بود که برلین زیر شدیدترین بمبارانهای متفقین قرار داشت. اما برای زندانیان پناهگاه زیرزمینی و برای او استثنایی به‌خاطر بیماری وجود نداشت.

بورشرت پایان کار برلین را ندید. در بهار ۱۹۴۵، رژیم نازی‌ها که آخرین روزهای حیات خود را می‌گذراند بار دیگر او را «آزاد» کرد و برای جنگیدن در اختیار واحدی قرار داد. اما این واحد به نیروهای در حال پیشروی فرانسوی تسلیم شد. بورشرت به اسارت فرانسوی‌ها درآمد، اما در موقعیتی موفق به فرار شد و پای پیاده روانه زادگاه خود در شمال آلمان گردید. او کاملاً از پا افتاده به خانه رسید. گویی از دنیای مردگان بازگشته بود. به توصیه‌ی پزشک معالج، می‌بایست مدت زیادی استراحت کند تا نیروی از دست رفته را باز یابد. اما هیچ چیز نمی‌توانست در بستر نگاهش دارد. می‌خواست در زندگی دوباره‌ی اجتماعش شرکت کند، حضور داشته باشد و کاری بکند. اما آسیبی که سال‌های جنگ و زندان بر پیکرش وارد کرده بود با هیچ مداوایی درمان پذیر نبود. با این حال، نمی‌خواست دست از تلاش بردارد: وظیفه‌ی دستیار کارگردان برای نمایش «ناتان» را در تئاتر دولتی هامبورگ پذیرفت، در تئاترهای مختلف، قطعه‌های کم‌دی - انتقادی اجرا می‌کرد و در هر فرصتی می‌نوشت. اما خواست او نمی‌توانست غیر ممکن را ممکن سازد. بیماری از پایش انداخت. یک سال تمام در بستر بیماری باقی ماند. در این مدت فقط می‌توانست بنویسد. پزشکان اعزام او به آسایشگاهی در یک منطقه‌ی کوهستانی سوئیس را توصیه کردند، جایی که همه نوع دارو یافت می‌شد و اتاقهای گرم وجود داشت. این کار با کمک دوستان و ناشر آثارش عملی شد و بورشرت توانست بالأخره در سپتامبر ۱۹۴۷ به سوی بازل حرکت کند. مادرش که همراه او بود، اجازه عبور از مرز را نداشت. وقتی قطار دوباره به راه افتاد، بورشرت خودش را به کنار پنجره رساند و دست تکان داد. آخرین دیدار با مادر و آلمان.

رفتن بورشرت به سوئیس، سفر و اقامت اختیاری یا تصادفی فرد آزادی در دوران صلح نبود. سرنوشت ملتی در او تجسم یافته بود که امید به برابری، برادری و یاری دیگران داشت و دستخوش آمیزه‌ی تراژیک‌ی از تقصیر و بی‌گناهی بود. پزشکان سوئیزی نیز نتوانستند بیمار را نجات دهند. در حالی که بورشرت آخرین روزهای زندگی خود را در بازل می‌گذراند، نام او بر روی ستون‌های آگهی در هامبورگ به چشم می‌خورد که نخستین اجرای نمایشنامه‌ی «بیرون، پشت در» را اعلام می‌کردند. در تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۹۴۷ تلگرافی به این مضمون به هامبورگ رسید: «ولفگانگ بورشرت از میان ما رفت.» و شب بعد نمایشنامه به روی صحنه آمد. تئاترهای هامبورگ به ندرت با چنین استقبالی روبه‌رو شده بودند. این، یک اجرای شب اول معمولی نبود؛ مرثیه‌ای بود برای نسل جوان از دست‌رفته‌ای که بورشرت حدیث رنج آن را فریاد می‌کرد.

بورشرت از دوران نوجوانی به شعر عشق می‌ورزید. در هجده سالگی، الگو و معیارش شعرهای ریلکه بود. دنیای پیرامون، احساسات، افکار و تجربه‌های خود را در قالب شعرهایی پرشور و پر از حرارت جوانی به روی کاغذ می‌آورد و به نشانه‌ی عشق به ریلکه، «ولف ماریا بورشرت» امضا می‌کرد! خیال و واقعیت به شکل غریبی در شعرهایش راه می‌یافتند.

بعضی از این شعرها هدیه‌هایی بودند به دختران و زنانی که دوستشان می‌داشت. پس از بازگشت به وطن، فقط معدودی از شعرهایش را با ارزش تلقی می‌کرد. بقیه، در بهترین حالت، یادگارهای شخصی بودند. بر روی پوشه‌ای که در برگرفته‌ی تعدادی از شعرهای قدیمی اش بود و در نهایت به سطل کاغذ باطله انداخته شد، نوشت: «شعرهای غیر مجاز، در بعضی از موارد بدفرجام، وحشی و رهاشده». و در گوشه‌ی دیگری

نوشت: «من نجات یافته‌ام!». برنهارد مایر مارویتس، منتقد سرشناس و مشوق بورشرت در سال ۱۹۵۷ در نقدی به عنوان پی‌نوشت بر مجموعه‌ی آثار او می‌نویسد:

«شعرهای بورشرت، حتی دفترچه‌ی شعر فانوس، شب و ستاره‌ها، که در سال ۱۹۴۶ در هامبورگ منتشر شد، را باید پیش‌درآمدی برای کارهای داستانی او ارزیابی کرد. شعرهای این دفتر همچون تصویرهایی از تأثرات شاعر جوانی هستند که با چند حرکت سریع قلم مو ترسیم شده باشند؛ اغلب طرح مانند و تنها شامل خطوط اصلی. اما خصوصیتی انکارناشدنی دارند: بیان شاعرانه‌ی بی‌واسطه. این شعرها تقلیدی نیستند و مطابق هیچ الگوی پیشینی سروده نشده‌اند. آنها واقعاً به بورشرت تعلق دارند. از ورای بعضی از بیت‌ها به‌عنوان می‌توان زمینه‌های تیره‌ای را تشخیص داد که بعدها به نحو تکان‌دهنده‌ای در نثر او بروز می‌کنند. ترکیبی از لحن غم‌انگیز ترانه‌ی محلی و سرخوشی قطعه‌های کم‌دی - انتقادی، نشانگر مرزهای این دنیای تأثراتی است که میان روشنایی و تاریکی گسترده شده است.»

اگر مُردم

دست کم می‌خواهم

فانوسی باشم

آویخته بر درگاه خانه‌ی تو.

و شب رنگ باخته را

تابان کنم

### (از شعر «رؤیای فانوس»)

در کنار این دفتر شعر، کتاب دیگری نیز روی پیشخوان کتابفروشی‌ها قرار داشت که برای بازار فروش کریسمس ۱۹۴۶ هامبورگ در نظر گرفته شده بود: دستچینی از قطعات ادبی به نام «هامبورگ، زادگاه و رود». این مجموعه نثرهایی از نویسندگان سه قرن را در بر داشت و بورشرت، جوانترین آنها، پیش‌درآمد آن را نوشته بود با آهنگی نو و حرارتی که برای شمالی‌های محتاط و خوددار عجیب بود. هامبورگ یک‌باره به دنیایی تبدیل شده بود، به جزئی از یک کل بزرگ. این قطعه توصیف رمانتیکی از زادگاه محبوب نویسنده نبود، فراخوان زمان بود که می‌خواست از فراز بامهای شهر، در سراسر آلمان طنین اندازد. اینجا نثر نوینی، با نگاه به جهان و فارغ از قیده‌های سنتی معرفی شده بود.

این پیش‌درآمد، نخستین اثر نثر او بود که به چاپ می‌رسید. همین نوشته‌ی کوتاه تأثیر خود را گذاشت و توجه بسیاری از خوانندگان را جلب کرد. اعتماد به نفس بورشرت، و همراه با آن، کشش به نوشتن همه‌ی آنچه که او را به خود مشغول می‌داشت رشد کرد. و به این ترتیب، مجموعه‌ی «گل قاصد»، شامل چهار داستان کوتاه به وجود آمد. اینها، مطالب خواندنی معمولی نبودند. اعلام جرم، فریاد کمک و شورش بیشتر با آنها تناسب داشت. بورشرت با بیان بدون ملاحظه و شیوه‌ی نگارش بسیار تأثیرگذار خود، از همه‌ی سنت‌ها و سبک‌های قراردادی فراتر رفت و بندهای کهنه را پاره کرد.

او چیزی بیش از ابراز همدردی ادبی را مطالبه می‌کرد، خواستار موضع‌گیری، تصمیم‌گیری و وادار کردن بود، خواستی که او را ناآرام می‌ساخت و در نوشته‌هایش منعکس می‌شد. این ویژگی‌ها بسیاری را ترساند اما عده‌ی بیشتری را به حرکت درآورد.

پس از آن، پنج مجموعه‌ی دیگر، در مجموع شامل سی و پنج داستان کوتاه و قطعه‌ی ادبی نیز از او انتشار یافتند. تأثیر بورشرت به هامبورگ و همان زمان محدود نشد. داستان‌های کوتاه او پس از مرگش بارها و بارها چاپ شدند، به زبان‌های متعدد اروپایی ترجمه شدند و میلیون‌ها انسان آنها را خواندند. بعضی از قطعه‌های کوتاه او مانند «در این سه شبه» و «بگو نه!» در دهه‌های پنجاه و شصت سده‌ی بیستم میلادی، به عنوان نمونه‌ی نثر ادبی معاصر، و در درجه‌ی اول به خاطر ویژگی ضدجنگ آنها، در کتابهای درسی دبیرستانی چندین ایالت آلمان فدرال درج شدند. نمایشنامه‌ی «بیرون پشت در» بارها و تقریباً در تمام تئاترهای شهرهای بزرگ آلمان اجرا شد. بسیاری از منتقدان ادبی معتقدند که این نویسنده‌ی جوانی که آموزشش محدود به دوران ده ساله‌ی دبستان و دبیرستان بوده، با آثار معدودی که در دوران کوتاه نویسندگی خود آفرید، چه از نظر سبک و چه از نظر محتوا روی نویسندگان نسل بعد از جنگ آلمان تأثیر زیادی گذاشته است. او از معدود نویسندگان بعد از جنگ آلمان غربی است که آثارش در جمهوری دموکراتیک آلمان نیز بارها به چاپ رسیدند و مورد نقد و بررسی قرار گرفتند. داستان‌های بورشرت مستقیماً از تجربه‌های دوران سربازی او متأثرند. «بورشرت درباره‌ی دنیایی می‌نوشت که تجربه کرده بود، اما کارهای او روایت‌های مستند یا شرح حال شخصی نیستند. آنها جمع بندی بسیاری از تجربه‌های مشابه‌اند و پیامشان نیز همیشه روشن است.» جنگ که به جسم و روح او آسیب رسانده بود، در همه‌ی کارهایش حضور دارد؛ چه مستقیم و چه در شکل مسائلی که با ویرانگری خود برای هستی انسان به وجود می‌آورد.

داستان‌های او به طور مستقیم از رنج انسان‌ها در حین جنگ و دوران بلافاصله بعد از جنگ حکایت می‌کنند، اما برداشت‌های کلی اجتماعی و سیاسی در آنها وارد نمی‌شوند. بورشرت نیز مانند هاینریش بل به آن گروه از نویسندگان تعلق دارد که بعد از جنگ به نوشتن و انتشار آثار خود پرداختند و مانند او به یکی از شاخه‌های ادبی بعد از جنگ به نام «ادبیات» («ویرانه‌ها») منتسب می‌شوند.

با اینکه بورشرت نوشتن بر اساس الگوهای معین را رد می‌کرد، ریشه‌ی ژانر ادبی داستان کوتاه او را باید در داستان‌های کوتاه انگلیسی زبان، به ویژه در آثار همینگوی جست و جو کرد. او خود به طور غیر مستقیم از والت ویتمن، توماس ولف، ویلیام فالکنر و همینگوی به عنوان الگوهای شخصی‌اش نام برده است. از دیدگاهی دیگر، سبک بورشرت به لحاظ ساختمان کلی داستان‌ها تصویرسازی، صحنه‌های خیره‌کننده و شور و احساس فراوان در بیان رنج، و نیز برگزیدن اشخاص نوعی مانند شوهر، زن، مدیر تئاتر، سرهنگ و غیره به جای اشخاص معین، به سبک ادبی اکسپرسیونیسم آلمان بسیار نزدیک است.

از دید دیگری، «داستان‌های بورشرت بیان رودرویی با خود با دیگران و جهان‌اند که به شکل گفت و گو ارائه می‌شوند.» این داستانها دراماتیک نیستند. «حوادث دراماتیک برای بورشرت اهمیت چندانی ندارند، معنای زندگی در مرکز توجه او قرار دارد.» در این رابطه است که زبان داستان‌های او باید مورد توجه قرار گیرد. بورشرت در مطلبی تحت

عنوان «این بیانیه ی ماست»، با جمله ی «ما دیگر به نویسندگانی با نثر عالی نیاز نداریم. ما تحمل کافی برای رعایت دقیق دستور زبان را نداریم.» دیدگاه خود را درباره ی نثر مورد نظرش بیان می کند. این نثر «تلاشی است برای یافتن یک زبان تازه.» داستان های کوتاه بورشرت برش های کوتاهی از زندگی انسان هایند که با زبانی ساده بیان می شوند. از جمله بندی های تودرتو و جمله های فرعی مرسوم در زبان آلمانی خودداری می شود، به طوری که شیوه ی روایت او گاهی کودکانه به نظر می رسد. واژه گزینی برای تزیین جمله ها نیست، بلکه در خدمت صراحت است: «کلمه ها باید واقعیت را بیان کنند، نه اینکه زیبا باشند.» استعاره تقریباً در نثر او راه نمی یابد، به طوری که احساس می شود آگاهانه از هر نوع صنعت ادبی خودداری می کند. همه ی این ویژگی ها برای او در خدمت «ساده شدن» بوده اند و این «ساده شدن»، شعار برنامه ای همه ی نویسندگان مهم نسل بعد از جنگ و ژانر داستان کوتاه آن دوران است. با وجود این سادگی، که گاه به خشکی و خشونت می زند، زبان بورشرت دارای ویژگی تأثیرگذاری عاطفی و عناصر تصویری بسیار قوی است که یکی از بهترین نمونه های آن را در داستان «شبها موش های صحرائی هم می خوابند» می توان دید. ترجمه ی گزیده ای از مجموعه ی آثار نویسنده، شامل چهارده داستان کوتاه و قطعه ی ادبی به اضافه ی نمایشنامه ی «بیرون، پشت در» و تعدادی از شعرهای بورشرت در این کتاب به خوانندگان عرضه می شود.